در جاده

دست غیب، عبدالعلی

 (از مرثیه‏های شمال)

سرزمینی که از آن ما نیست

ولی تا ابد خاطره‏انگیز است

و آب دریایش شیرین است و یخ زده.

و در ژرفا ماسه از گچ سفیدتر است،

و هوا مستی افزا چون شراب،

انبوه کاخهای زودفام

در لحظهء غروب عریان ایستاده‏اند.

غروب آفتاب خود در امواج اثیری و لطیفش

چنان است که نمی‏دانم

آیا این لحظه پایان روز است یا پایان جهان

یا رازی از رازها که باز با من است؟...1964

تصویر آخماتووا،اثر کلبنیکوا.